خط قرمز
یکشنبه اول شهریور ۹۴
۸ ذی‌القعده۱۴۳۶
۲۳ آگوست ۲۰۱۵
شماره ۷۹۱۳

خط پلیس

وحشت ۵۰ اوباش تنها با شلیک ۲ تیر هوایی پلیس

فقط شـلیک دو تیر هوایی پلیس کافی بود تا قدرت پوشـالی ۵۰ اوباش که با قمه و قداره به وحشت‌آفرینی شبانه دست می‌زدند، از هم بپاشد.

سـاعت یک بامداد ۲۶ مردادماه مامـوران کلانتری ۱۱۰ شهدا هنگام گشـتزنی در سطح حوزه استحفاظی بودند که در پی اعلام مرکز ۱۱۰ تهران مبنی بر درگیری دسته‌جمعی و قمه‌کشی و تجمع اراذل و اوباش در خیابان پاسدار گمنام پارک هفت‌تیر بلافاصله سه اکیپ از ماموران تخصصی با توجه به اهمیت موضوع به محل اعزام شدند. ماموران به محض ورود به پارک مشاهده کردند حدود ۵۰ نفر از اراذل و اوباش در وسـط پارک جمع شده‌اند و همه قمه، چاقو و چوب به دست دارند که با توجه به زیاد بودن تعدادشـان و از آنجایی که اقدام به عربده‌کشـی و ایجاد هیاهو در پارک می‌کردند، ماموران با هماهنگی مرکز پیام کلانتری نسبت به دستگیری نفرات اقدام کردند.

با توجه به وضعیت آشفته ابتدا ۲ گلوله هوایی با تفنگ پلیس شـلیک شد که همه اوباش متفرق شده و اقدام به فرار کردند که ماموران با تعقیب و گریز نفرات به صورت پیاده موفق شـدند ۳ نفر به نام‌های «حمید» معروف به «حمید افغان»، «فرخ» و «احسـان» را در محل دستگیر کنند و یک کارد سـلاخی از حمید افغان که بر کمرش بود، به دست آورند.

مامـوران یکـی از اراذل و اوباش به نـام «عادل» که قمه یک متری دردست داشـت و با دیدن ماموران قمه را به زمین انداخته و متواری شـد را دستگیر و در ادامه اوباش‌هایی به نام‌های «کرامت»، «پیمان» و افراد شـرور دیگر به نام «اصغر»، «احسـان»، «حیـدر»، «داریوش» و «خلیل» که در درگیری حضور داشـتند، شناسـایی و دستگیر شدند. هنگام انتقال نیز تعدادی از شهروندان که در محل جمع شـده بودند، ازحضور پلیس و دستگیری نفـرات با توجه به ایجاد ناامنی در محل تقدیر و تشـکر کردند. سـرهنگ علی جهان آرایی، رییس کلانتری ۱۱۰ شهدا گفت: جمعا ۱۰ نفر از اراذل و اوباش محله پیروزی تهران به سـرکردگی حمید افغان کـه از عاملان اصلی شرارت در پارک‌های منطقه بودند، دستگیر شده‌اند.

فرار مرگبار جویندگان گنج در سوادکوه

۲ جوینده گنج در فرار از دست ماموران به دره سقوط کردند و جان باختند.

دادستان سوادکوه از رسیدگی به یک پرونده گنج‌یاب در دادگستری این شهر خبر داد و با اعلام خبر بازداشت یک گنج‌یاب در ارتفاعات سوادکوه، جزئیات این حادثه را تشریح کرد. پرویز بهمن‌نژاد اظهار کرد: ۵ گنج‌یاب که در ارتفاعات سوادکوه مشغول حفاری غیرمجاز بودند، پس از اطلاع از حضور ماموران اقدام بـه فرار کردند. وی اضافه کرد: سـه نفر از ایـن باند به دلیل عجلـه و فرار در دره ۶۰ متری سـقوط کرده که ۲ نفر آنها جان باختند و یک نفر نیز مجروح شـد. دادستان سوادکوه بیان کرد: یکی از این افراد نیز دسـتگیر و با قرار قانونی روانه زندان شـده اسـت و آخرین عضو نیز متواری است که تلاش‌ها برای بازداشـت وی ادامه دارد. بهمن‌نژاد تصریح کرد: دستگاه قضا با قاطعیت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن به این پرونده رسیدگی می‌کند.

دزدان بندر شمال در دام پلیس

دزدان حرفه‌ای کابل برق و خانه‌ها در انزلی از سـوی پلیس دسـتگیر شدند. سـرهنگ هرمز عشقی، فرمانده پلیس بندرانزلی گفت: در پی سرقت‌های مشابه کابل‌های برق، بررسـی موضوع برای شناسایی و دستگیری دزدان احتمالی در دستورکار ماموران پلیس آگاهی قرار گرفت. وی ادامه داد: در تحقیقات پلیسـی، ماموران سرنخ‌هایی را از حضور مجرمی سـابقه‌دار در این سرقت‌ها به دست آوردنـد. فرمانده پلیس بندرانزلی خاطرنشـان کرد: پس از شناسـایی دزد، با هماهنگـی قضایی، در یک عملیات پلیسـی غافلگیرانه وی در محل اختفای خود و با اموال سرقتی دستگیر شد. سرهنگ عشقی افزود: این دزد دارای ۲۱ سـابقه مجرمیت به ۱۰ سـرقت کابل برق از ابتدای امسال در بندرانزلی اعتراف کرد. فرمانده پلیس بندرانزلی در ادامه از شناسـایی و دستگیری دزد خانه در این شهر خبر داد. وی افزود: در پی وقوع چند سرقت خانه، پلیس دست به کار شـد و با پیگیری سرنخ‌های به دست آمده سرانجام موفق به شناسایی و دستگیری دزد شد. این دزد بـا تکمیل پرونده به مقام قضایـی معرفی و با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی روانه زندان شد.

این مرد از اتهام قتل عمدی راننده وانت تبرئه شد

مشت مرگ بوکسور قدیمی در لباس مامور سد معبر

خط قرمز| مامور سد معبر شهرداری تهران که راننده وانت ضایعاتی را مقابل چشمان پسر ۱۳ ساله‌اش کشت، دیروز پای میز محاکمه ایستاد و ابراز پشیمانی کرد.
این مرد با حکم قضایی از اتهام قتل عمد تبرئه و به اتهام قتل شبه‌عمد به پرداخت دیه محکوم شد.

«محمد» ۳۱ سـاله کـه پیمانکار شـهرداری بود صبح ۲۶ مردادماه سـال ۹۳ همراه سـه نفر از همکارانش سوار ماشین مزدای مبارزه با سد معبر در خیابان‌های منطقه چهار شهرداری تهران حرکت می‌کردند تا ضایعاتی‌هـا را جمع‌آوری کنند، اما وقتی با «علی» ۴۱ ساله و پسر ۱۳ ساله‌اش در خیابان ایزدپناه روبه‌رو شـدند که در حال جمع‌آوری ضایعـات بودند، به آنها اعتراض کردند و درگیری آغاز شد. محمد با مشت به سر علی کوبید و بی‌اعتنا به فریادهای پسر نوجوان که شاهد کشته شدن پدرش بود، گریخت.

محمد دیروز در شعبه دوم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی عزیزمحمدی و با حضور دو قاضی مستشار پای میز محاکمه ایستاد.

وی وقتی با درخواست اولیای‌دم مبنی بر صدور حکم قصاص روبه‌رو شد، ابراز پشیمانی کرد و گفت: حرفی برای گفتن ندارم. هنوز هم باورم نمی‌شود که علی با ضربه مشت من کشته شده باشد. من قبلا بوکسـور بودم و مشت‌های سنگینی داشتم، اما واقعا قصد قتل نداشـتم. من می‌خواسـتم با مشت به صورت علی بزنم که صورتش را کنار کشـید و ضربه مشـت به سرش برخورد کـرد. این ادعا در حالی مطرح شـد که هیات قضایی از یکی از شـاهدان خواست آنچه را دیده برای آنها تشـریح کند. این مرد گفت: مقابل مغازه‌ام ایستاده بودم که متوجه درگیری چند مرد با علی شـدم. آنها با مشت و به لگد به او می‌زدند و کسـی به فریادهای پسرش توجهی نمی‌کرد. چند دقیقه بعد وقتی درگیری آرام شد، علی از روی زمین برخاست و به گوشـه‌ای رفت و در حال صحبت با تلفن همراهش بود. به نظر می‌رسید او می‌خواهد با پلیس ۱۱۰ تماس بگیرد، اما محمد بار دیگر به داخل ماشین مبارزه با سد معبر رفت و وقتی برگشت از پشت سر یک ضربه به سر علی زد. علی همـان موقع بیهـوش روی زمین افتاد. محمد و دوسـتانش که ترسـیده بودند، یک بطری آب را روی صورت علی ریختند، اما چون به هوش نیامد ترسـیدند و فرار کردند. من و چند مرد دیگر که شـاهد ماجرا بودیم با اورژانس تماس گرفتیم، اما چند روز بعد از طریق رسانه‌ها متوجه شدیم علی که مورد ضرب و شـتم کارگران شهرداری قرار گرفته بود، در بیمارسـتان جان سـپرده اسـت. وی ادامه داد: من و دیگر شاهدان هم در مرگ علی مقصر بودیم. اگر وارد دعوا می‌شدیم و مانع کتک خوردن علی بودیم، شاید او کشته نمی‌شد و چهار فرزندش بی‌سرپرسـت باقی نمی‌ماندند. سپس سه متهم دیگر که با قرار قانونی آزاد هسـتند، یک به یک پشـت تریبون دفاع ایسـتادند و ادعا کردند در این درگیری شرکت نداشته و فقط قصد میانجگری داشـته‌اند. در پایان این جلسه هیات قضایی وارد شور شد و با توجه به مدرک‌های موجـود در پرونده، محمد را از اتهام قتل عمد تبرئه و به اتهام قتل شـبه‌عمد به دیه محکوم کرد. سه متهم دیگر این پرونده به جرم شرکت در درگیری منجر به قتل به شش ماه زندان محکوم شدند.

علی. مقتول

گفت‌وگوی اختصاصی با بوکسور قدیمی

■ **چقدر درس خوانده‌ای؟**
دیپلم دارم.
■ **مجرد هستی یا متاهل؟**
مجردم.
■ **چرا با علی درگیر شدی؟**
ما مسـوول جمع‌آوری ضایعات در آن منطقه بودیم، به همین خاطر وقتی با علی روبه‌رو شـدیم که ضایعات را جمـع‌آوری کرده و بار وانتـش می‌کرد به او اعتراض کردیم، اما او ناسـزاگویی کرد. به او گفتیم باید همراه ما به مقر شهرداری بیاید و آنجا تعهد بدهد که دیگر در این منطقه ضایعات جمع‌آوری نکند، اما قبول نکرد.
■ **تو مجوزی برای بردن او به مقر شـهرداری یا گرفتن تعهد از او داشتی؟**
نه. من اشتباه بزرگی کردم و حالا شرمنده اولیای‌دم هستم.
■ **چرا وقتـی علی روی زمین افتـاد، او را به بیمارستان نرساندی؟**
ترسیده بودم. مردم زیادی در محل جمع شده بودند. من و همکارانم بلافاصله سـوار ماشین شدیم و از ترس جانمان فرار کردیم.
■ **برای جلب رضایت اولیای‌دم چه کار کرده‌ای؟**
مـن پدر و مـادر پیری دارم کـه نمی‌توانند دنبال کارهایم باشـند، اما خواهرم چندبار می‌خواسـت برای جلب رضایت با اولیای‌دم صحبت کند، اما آنها حاضر به ملاقات با خواهرم نشـدند. خودم هم در زندان هستم و نمی‌توانم در این زمینه اقدامی کنم، اما شهرداری اعلام کرده حاضر اسـت در پرداخت دیـه به اولیای‌دم به من کمک کند.

گفت‌وگو با پسر قربانی

■ **در کلاس چندم درس می‌خوانی؟**
حالا ۱۴ ساله‌ام و در کلاس نهم درس می‌خوانم، اما حالا چون تابستان است کار می‌کنم.
■ **چه کار می‌کنی؟**
من و برادر کوچکم سر کوچه میوه‌فروشی می‌کنیم تا خرج زندگی‌مان و هزینه‌های تحصیل خواهر بزرگمان را بپردازیم.
■ **چند خواهر و برادر داری؟**
یک خواهر بزرگ دارم که دانشجوی رشته حسابداری است. یک خواهر و برادر کوچک هم دارم که با برادرم که حالا ۱۰ ساله است، کار می‌کنم.
■ **وضع مالی‌تان چطور است؟**
در محله نعمت‌آباد در خانه اجاره‌ای زندگی می‌کنیم.
■ **شغل پدرت چه بود؟**
پدرم خیاط بود، اما چون کار و کاسبی‌اش کساد شد، یک وانـت خرید تا با آن ضایعات جمع کند و بفروشـد. روزی کـه آن ماجرا اتفاق افتاد، من همراه پدرم برای کار رفته بودم. صحنه کشته شدن پدرم از ذهنم پاک نمی‌شود. محمد با چیزی شـبیه به پنجه بوکس به سر پدرم زد، اما حالا می‌گوید با مشت به سر پدرم کوبیده است.
■ **تو و خانـوواده‌ات راضی به مصالحه با قاتل پدرت نیستید؟**
نه. مـا فقط قصاص می‌خواهیـم. محمد و دوسـتانش به عمد پدرم را کتک زدند و باعث مرگ او شدند، چون محمد و دوستانش پیمانکار شـهرداری بودند، شـهرداری حاضر شده ۴۰۰ میلیون تومان به ما بپردازد تا یک خانه بخریم، اما ما به هیچ قیمتی حاضر به مصالحه نیستیم.

▲ پسر مقتول در جلسه دادگاه

خط حادثه

انفجار کپسول گاز در یک خودرو

انفجار کپسـول گاز ال‌پی‌جی خودرو در اندیمشک حادثه آفرید.

این حادثه در پی اسـتفاده نادرسـت از کپسول گاز ال‌پی‌جی در یک خودرو رخ داد و سبب انفجار آن شد.

رییس آتش‌نشـانی اندیمشک گفت: این حادثه حوالی ساعت ۲۰ و ۳۰دقیقه جمعه در کمربندی اندیمشک در یک خودروی پیکان رخ داد. مهدی خادمی افزود: راننده این خودرو کپسول ال‌پی‌جی را از مغازه تهیه کرده و خود اقدام به تعویض آن در خودرو کرد که منفجر شد. وی اظهار کرد: تعویض غیرایمن سیلندر گاز موجب انفجار آن شد، اما راننده به خاطر اینکه دور از خودرو بود آسیب ندید. خادمی با اشاره به اینکه آتش‌سوزی خودرو با حضور به موقع آتش‌نشانی خاموش شد گفت: رعایت نکردن موارد ایمنی هنگام سـوختگیری در تعویض سوخت‌های الی‌پی‌جی همواره موجب بروز حوادث متعدد شده است. استفاده از گاز ال‌پی‌جـی در خودروها اسـتاندارد و ایمن نیست.

مرگ ۴ عضو خانواده در تصادف جاده‌ای

یـک مـرد، همسـر و ۲ خواهرزنش در تصادف خودرویشان با کامیون از پا درآمدند.

این تصادف مرگبار ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه نیمه شب ۳۰ خردادماه رخ داد.

ذکریـا اشـکپور، سـخنگوی اورژانـس مازندران گفت: تصادف جمعه‌شب دو خودرو در جاده کیاسـر باعث کشته شدن ۴ مسافر جاده‌ای شد.

وی افزود: براثر برخورد خودروی سواری با کامیون در منطقه مازا جاده کیاسر - سمنان همه سرنشینان خودرو در دم جان باختند.

وی ادامه داد: پـس از اعلام وقوع حادثه رانندگی در جاده کیاسـر در ساعت ۲۲:۳۷ جمعه‌شب ماموران پایگاه اورژانس کیاسر به محل اعزام شدند.

سـخنگوی اورژانـس مازنـدران گفت: متاسـفانه بر اثر این تصادف مرد ۵۰ سـاله، دختر ۱۲ سـاله، دو زن ۲۵ و ۳۵ ساله در دم جان باختند.

جاده کیاسـر به عنوان یکـی از راه‌های مواصلاتی و ورودی مازندران به شمار می‌رود که به دلیل برخوردار نبودن از مسیر مناسب و علائـم و امکانات ایمنـی، جاده ناامنی هم برای اهالی حاشـیه این جاده و هم مسافران به شمار می‌رود.

ایـن جاده کوهسـتانی و مه‌آلود به طول ۱۵۰ کیلومتر از شـهر ساری تا سمنان است و این جاده به عنوان مسـیر اصلی برای عبور و حضور در اسـتان سمنان و همچنین تردد زائران مرقد امام رضا(ع) به شمار می‌رود.

قتل خونین مادر و دختر در خشم پدر

خط قرمز| مردی که همسـر و دخترش را قربانی خشم خود کرده بود، در جلسه دادگاه ابراز پشیمانی کرد.

در جلسـه رسـیدگی به این پرونده که دیروز در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران به ریاست قاضی قربان‌زاده و با حضور دو قاضی مستشار تشکیل شد، ابتدا نماینده دادستان کیفرخواست را خواند.

وی اظهار داشـت: «عزیز» ۵۵ ساله متهم است ۱۴ آذر ۹۱ همسر ۴۳ ساله‌اش به نام «فرشـته» و دختر ۲۲ ساله‌اش به نام «محبوبه» را در خانه‌شـان در شـهریار با ضربه‌های کارد کشت و تسلیم پلیس شد. اکنون با توجه به اینکه رییس قوه قضائیه از طرف فرزند صغیر فرشـته درخواست دیه کرده است، برای عزیز تقاضای کیفر دارم.

سـپس عامل جنایت روبه‌روی هیات قضایی ایسـتاد و گفت: قصد کشتن همسرم را نداشتم. می‌خواستم دخترم را با چاقو بزنم که همسرم مانع شد و چاقو به قلبش برخورد کرد. من که کنترل اعصابم را از دست داده بودم چند ضربه هم به دخترم زدم.

وی در تشریح انگیزه این جنایت خانوادگی گفت: مدتی قبل از این ماجرا پسرعمه‌ام از کرمانشاه با من تماس گرفت و به من تبریک گفت، چون شنیده بود دخترم قرار است به‌زودی ازدواج کند. من که از شنیدن این حرف تعجب کرده بودم، به او گفتم اشـتباه می‌کند، اما گفت وقتی دخترم را همراه یک پسـر غریبه در خیابان دیده و با همسـرم تماس گرفته شنیده است پسر غریبه نامزد دخترمان است.

وی ادامه داد: من که عصبانی شـده بودم، ماجرا را به همسرم گفتم. فرشـته با خونسردی گفت: دخترمان مدتی است به یک پسر علاقه‌مند شـده و لازم است آنها برای آشنایی بیشـتر با هم رفت و آمد کنند تا بتوانند در مورد ازدواج با هم تصمیم بگیرند. من از شـنیدن این حرف عصبانی شـدم و کنترل اعصابم را از دسـت دادم. می‌خواسـتم برای ترساندن دخترم او را با چاقو بزنم تا از ارتباط پنهانی با پسر غریبه دست بردارد، اما یکباره همسرم مقابل من ایستاد که چاقو به سینه‌اش خورد. من دخترم را هم با چاقو زدم و سـپس به اداره آگاهی رفتم و تسـلیم پلیس شدم، اما حالا می‌گویم از کاری که کرده‌ام پشیمانم.

در پایان این جلسه هیات قضایی وارد شور شد تا رای صادر کند.

سه و نیمی‌هـای عزیـز! اداره این سـتون را از چنـدی پیـش خودتـان برعهـده گرفته‌اید و بـا پیام‌هایتـان آن را به صـف چندهـزار نفره تبدیل کرده‌ایـد. در این هفته سـه و نیمی عزیز «سوژه ستون» با شماره ۵۸۵۲---۰۹۱۵ در برابرتان قرار دارد و شما می‌توانید با همان پیام «هرچی دلتون می‌خواد بگید و هر چی دلتون می‌خواد بخونید» ستون را گرم تر از همیشه ببینید.

■ ۵۳۵۹---۰۹۱۵ ولی با اسم‌های ستون می‌شه یه کتاب نوشت ها... علی
خب خب بالاخره ستون افتاد دست من از فردا همه راس ساعت ۷ صبح وسط ستون باشید مراسم صبحگاهی داریم.
■ ۶۲۶۵---۰۹۱۱ یه دو سـه ماهی می‌شـه که خبرنگار دوهفته‌نامه‌مون شـدم، لنگرود و آستانه اشـرفیه اسـتان گیلان کار می‌کنم. کار جذابیه و دوسـتش دارم. دعا کنید برام پیشرفت کنم تو این کار. مهندس ستون
خدایاااا به این جوونای ما یه کار مشتی بده حال کنن.
■ ۲۳۵۷---۰۹۱۵ چقدر منتظر سوژه بودم واسه جـواب دادن خوب خودت رو نشـون بده. علی از خواجه‌ربیع
منم خععلی منتظر خودم بودم می‌ترکونم خیالت تخت.
■ ۰۹۸۳---۰۹۱۵ یه روز یـه بنده خدایی که تو محلشون سوژه همه بچه محلا بود روزنامه خرید و خط سـه و نیم رو دید و نشست تو خونه و هی پیام داد تا شـد سوژه ستون البته بیش از ده خط همراه داره. ببطرف
بیش از ده خـط همراه و ده خط ثابت با اپراتور گویا با ما تماس بگیرید.
■ ۸۲۱۹---۰۹۱۵ واااای سـوژه سـتون می‌خواد جواب بده نمی‌دونم چرا من استرس دارم.
بچه‌ها یه کم اعتماد به نفس داشـته باشـید حالا درسته من یه کم از شـما بامزه‌تر و جذاب‌تـرم ولی منم یکی از شماهاااام.
■ ۶۹۴۰---۰۹۱۵ گـروه ضربت در مرکز عملیات بودند تایل طی تماسـی با سوژه گفت که بچه‌ها از کوچیک شدن ستون بسیار عصبانی هستند و گروه ضربت ۳ متشـکل ازمهوش دختر شجاع ملیکا و حمیرا و خاطره و زینب و زهرا و بانوی ستون و دزد ستون و الی و الهام و مامان‌بزرگ خلاق و جایگزین سوژه و خانوم دکتر سوار بر ژیان و مازراتی به طرف مرکز عملیات به راه افتادنـد دایی کاظم خبر داد که لواشـک و انجیر برای توشه همراه داشته باشند سردبیر وقتی متوجه حضور گروه بانوان شد گدای ستون را گروگان گرفت و... این داستان ادامه دارد. مامان آرش و اردشیر
آخه چقدر شما خلاقید مامان میگم مجسمه‌تون رو بسازن بذاریم وسط ستون.
■ ۵۸۵۲---۰۹۱۵ هههه چـه جالب من می‌خوام جواب بدم. سوژه ستون
چه باحال هم خودم پیام میدم هم جواب خخخخخ.
■ ۲۴۹۵---۰۹۳۸ از همه‌تون دلخورم من مریض تو بیمارسـتان تو اتاق عمل بودم کسی یادی نکرد که همون ظرف من رو پـر از پول کنه بگید چرا که اعصاب ندارم. گدای ستون
نبودی چند وقت باز پیدات شده برو عمو جون برو در خونه خودتون بازی کن آورین.
■ ۴۸۵۰---۰۹۳۰ سـه سه و نیم‌های عزیز خوبید من رو افتخار میدین به گروهتون راه بدین. قاسـم از جوین
از راه خوبی وارد شدی!
■ ۵۳۵۹---۰۹۱۵ خخخ دمت‌گرم دهقان! ترکیدم از خنده!خـدا رو شـکر من نگفتم چه میوه‌ای دوست دارم... خخخ... خلاصه ایول! علی داداش قلی آپاچی قرمز سوار فراری
خانوم دکتر ژیان قرمز صورتی راه راه فسفری سوار کجایی بیا این اسمت رو جات رو تصقیر کرد.
■ ۳۸۳۳---۰۹۱۰ من دوسـت دارم طرفدار رضا دگزا باشم، رفته خدمت آیا؟
متاسـفم در دسترس نیسـت فقط می‌تونی طرفدار سوژه بشی.
■ ۰۳۲۵---۰۹۳۶ مهـوش اسـمت توی معمای جنایی این هفته هست. دست‌های پشت پرده.
بچه‌ها یه معما میگم هر کی حلش کنه جایزه داره: دهقان ۷ پرس برنج داره ۳ پرسـش رو رضا توهم می‌خوره حالا دهقـان چند پرس برنج داره بعله همه‌تون اشـتباه جواب دادین دهقان ۱ پـرس ماکارانی داره چیه معمای خودمه دلم می‌خواد جوابش ماکارانی باشه.
■ ۶۴۲۲---۰۹۱۵ آخ جـان سـوژه آمد بالاخره! ستون رو بترکون یه کم بخندیم!
دینامیت سـتون کجایی یه چند تـا از همون دینامیتات بده با این نارنجک دسـتی‌هایی که دارم شـماها منفجر نمی‌شید.
■ ۱۰۳۲---۰۹۱۵ داداش کاوه بـازم از این کلاغا دیدی به مام یه ندا بده، یه شبه ره صد ساله رفتنه دیگه. حالا هی بگین کلاغ بدشگونه. سلام سه و نیم خوبی. کفشدوزک
من داستانای کاوه رو دیگه نمی‌خونم خیلی ترسناکه قبلنا که می‌خوندم شبا خوابم نمی‌برد.
■ ۷۲۵۱---۰۹۱۵ توشله مزدوج و دایی شـدنت مبارک باشـه شیرینیش کو؟ خوشبخت بشی. اکبر بیکار
منـم تبریـک میگـم خدمـت دوسـت شـما دوسـت عزیـز بـا آرزوی خوشبختی.
■ ۳۳۰۸---۰۹۱۵ بـه به سـلام بر و بچ سـه و نیم. حال و احوال؟ چنـد روز نبودم حال کردین؟ بی‌معرفتا یه سراغی نگیرینا؟ سعیدم
شماااااا؟؟ بچه‌ها شما می‌شناسید ایشون رو.
■ ۲۴۹۵---۰۹۳۸ هر کی بیشتر کمک کنه هواش رو دارم می‌خوام ببینم متولدین کدوم ماه بیشـتر کمک می‌کنه که از همه بهتره. گدای ستون
سـریع قبلا این قد هوات رو داشتم تکلیف همون پولایی که ازم بالا کشیدی رو مشخص کن تا بعد.
■ ۲۴۹۵---۰۹۳۸ تو این هوای گرم تو خیابون دارم کار می‌کنم دستم رو دراز کردم یه پولی بهم بدید که از گرما آتیش گرفتم. گدای ستون
شـاگرد نمی‌خوای به جون خودم من استعدادم بالاستاا زود یاد می‌گیرم.
■ ۸۹۷۸---۰۹۱۵ خدایا خودت خوبش کن. ببین دهقان برات دعا کردم. دکتر ستون
هههه خداایاا خودت مزدوجش کن این دعا واسش خعلی بهتره.
■ ۴۳۹۹---۰۹۳۹ دهقـان خلاف فقط فرار کن با این تست روانشناسیت! فقط آرزو کن جشن نگیرن که اگه دسـتمون بهت برسـه...! قرار بود سرکار بذاریم همدیگه رو ولی نه انقدر دیگه! مهدیه
چیه منتظر چی هستین گفتم که قهررم.
■ ۱۰۳۲---۰۹۱۵ دوسـتان بیایید دست به دست هم دهیم به مهر و سـتون خویـش را کنیم باقلوا. کفشدوزک
باااااشـه حالا که خیییلی پیام میدیـن و اصرار می‌کنین آشتی.

پاسخ های «دهقان خلافکار» به پیامک های شما

■ ۵۲۲۱---۰۹۳۸ سـلام. من به هر کی و هر جا پیام دادم نه چاپ شـد و نه جواب دادن. فکر نکنم شمایم...
چه ناامید بود که وسط پیام خوابش برد!
■ ۹۲۹۱---۰۹۳۸ گیلاس رو بیشـتر دوست دارم. بانز
خخخ خیلی هم خوبه!
■ ۰۳۲۵---۰۹۳۶ چـرا روز پسـر نداریم؟ این تبعیضه.
چون روز مرد داریم!
■ ۳۱۴۲---۰۹۱۵ سلام چند روز قبل تو صدمتری می‌رفتم عقب یه نیسان نوشته بود دهقان خلافکار حالا بگو خودت بـودی دهقان جان خلافکار؟ دایی کاظم
نه بابا من از این مسـخره‌بازیا خوشـم نمیاد که اسمم رو پشت ماشین بنویسم.
■ ۲۷۶۴---۰۹۱۵ دیگـه سـه و نیـم افتاده رو غلتک رضـا و ننه‌بزرگ و الان هـم دهقان خان پاسخ‌دهندگان یا بهتره بگم ضایع‌کننده‌های باحال. هیچکس
الان ننه‌بزرگ رو با ما مقایسه کردی؟ بگم رضا با جنسیس بیاد روت؟!
■ ۵۲۹۱---۰۹۱۵ اوهو محمدصالح چه های‌کلاس شده، کلاس میذاره واسه ما! بیا پایین بابا. دینامیت تازه برای کلاساش شهریه ۷۰۰ هزار تومن هم گذاشته!
■ ۲۹۷۰---۰۹۱۵ سلام خوبین؟ ایول به کسایی که بدون اجازه اومدند راستی قراره قانون‌های جدیدم بزودی بیاد پس منتظرم باشید. خوش‌تیپ ستون
و قانون جدیدم اینه که بدون اجازه سرت رو نندازی پایین و بیای تو! مثل خوشتیپ‌های ستون!
■ ۴۴۲۶---۰۹۱۵ واقعا کـه همینجوری مخاطب جمع می‌کنین عاقا نخواسـتیم این آخرین پیامم. سناتور محل
خب به سـلامتی! بچه‌ها تبریک! از وسط برو، کنار رو قلم سوسک کشیدن!
■ ۳۱۲۳---۰۹۱۵ پول برقمون زیـاد اومده بابام خیلی جدی برگشـه میگه همه‌اش پول لامپ مودم توئه ها! خاله کوچیکه
خخخ چه بابای نکته‌بینی داره!
■ ۵۲۹۱---۰۹۱۵ خب تا بابا جونم بیاد از سـرکار روزنامه بیاره شب می‌شه دیگه. دینامیت
آها از اون لحاظ! پس سـعی کن یواش یـواش بخونی تا نترکی و خونه رو ببری رو هوا!
■ ۵۱۹۸---۰۹۱۵ سـلام دهقان قدیم و پیشگوی جدید. میگن طبق گفته شـما قراره سوژه از یکم تا سـیزدهم فرووردین به پیام‌ها جواب بده. تکذیبش نکن گناه داره. رضا سلاخ
آقا من به دلیل پاره‌ای از مشکلات شخصی می‌خوام هفته دیگه سـوژه رو مسئول کنم تا ببینم با این همه ادعاش با ستون چیکار می‌کنه!
■ ۱۵۸۰---۰۹۰۱ سلام سـه و نیم خاان من همون بهنوازم ها هنوز یادم نرفته تازه باهاتم قهلم بچاپ زووود. بهنوااااز از مشهد
بابای این بچه کجاسـت؟ بیا برو یه بسـتنی براش بخر تا شاید آشتی کرد با ما! البته آشتی هم نکرد مهم نیست ها!

خط سه‌ونیم
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۳۰۳